



نگاهی به مقاله «نقد تفکیک و تفکیک نقد»

پدیدآورده (ها) : استادولی، حسین

علوم قرآن و حدیث :: بینات :: پاییز 1383 - شماره 43

از 100 تا 110

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/5353>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

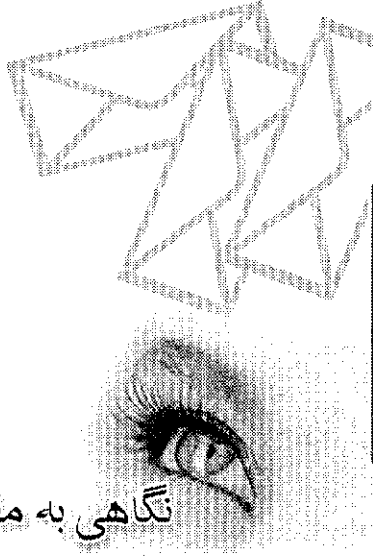
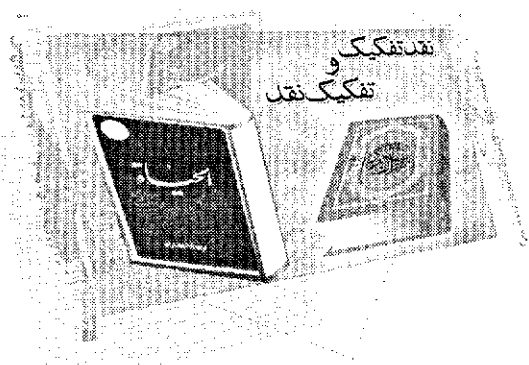
تاریخ دانلود : 04/12/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



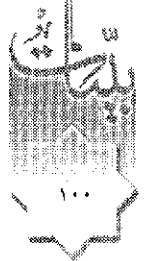
نگاهی به مقاله «نقد تفکیک و تفکیک نقد»

حسین استاد ولی

فصلنامه وزین بینات، چند شماره ای (۳۷-۴۰) را به معرفی کتاب گرانسنگ الحیاة و شرح حال مؤلفان عالی قدر آن اختصاص داد و بررسی ها و پژوهش های گوناگونی را درباره این کتاب بر عهده تنی چند از صاحب نظران نهاد، از جمله بررسی ترجمه آیات قرآنی الحیاة را به دوست دانشمند و تیزبین و نکته سنج جناب حجة الاسلام و المسلمین محمد علی کوشا سپرد. ایشان به تصریح خود ترجمه آیات موجود در شش جلد کتاب الحیاة را از نظر گذراند و ضمن تقدیر و سپاس از زحمات بی شائبه مترجم گرانقدر و ویراستار دانشمند آن آقایان استاد احمد آرام (ره) و استاد محمد رضا حکیمی - دامت معالیه - و اظهار بهجت و سرور از ترجمه های زیبا و روان آن، ۲۷ مورد اشکال کلی و جزئی را که به نظرشان رسیده بود طی مقاله ای به نام «درنگی در آیات الحیاة» نوشت که در شماره ۳۹-۴۰ فصلنامه بینات صص ۱۲-۲۸، به چاپ رسید. در شماره بعد (۴۱، صص ۵۰-۱۰۰)، استاد حکیمی به پاسخ آن مقاله پرداخت و مقاله ای تحت عنوان «تفکیک نقد و نقد تفکیک»، نگاشت و تقریباً همه آن اشکالات را نادرست و ناوارد قلمداد فرمود.

این بنده که به طور معمول مقالات قرآنی را پی می گیرم، از نقد مذکور و پاسخ آن

سال نازم، شماره ۴۳



اطلاع حاصل کرده، به مطالعه آنها پرداختم و به میزان صحت و سقم هر دو مقاله آگاهی یافتم. از آن جا که بیشتر نقدها را وارد دانستم و پاسخ های استاد حکیمی را کافی ندیدم، بر آن شدم که مقاله ای بنگارم و در حد بضاعت علمی خویش داوری عادلانه ای در این باره به عمل آورم، امید آن که قرآن پژوهان عزیز را سودمند افتد. *

ناقد محترم پیش از ذکر موارد نقد، به ذکر برخی از ترجمه های برجسته الحیة می پردازد و چند نمونه ای از آنها را برمی شمرد. در میان ترجمه هایی که به عنوان ترجمه نمونه و برجسته مطرح ساخته اند دو اشکال به چشم می خورد که از دید تیزبین ایشان پنهان مانده است:

۱. «ص ۱۶: ج-ج ۱، ص ۷۳۳: ... و به خدا و روز دیگر ایمان ندارد.» روشن

است که الیوم الآخر، الیوم الآخر ترجمه شده، و «روز واپسین» صحیح است.

۲. «ص ۱۶: ه-ج ۲، ص ۴۳۲: خدا پایگاه کسانی از شما را... چندین درجه بالا می برد.» این ترجمه زمانی درست است که یرفع مرفوع خوانده شود، در صورتی که در قرآن کریم مجزوم است و جواب امر است و باید «تا... بالا ببرد» ترجمه شود. و اگر مانند متن آیه، سه نقطه قبل از آغاز ترجمه نهاده شود و ترجمه «بالا ببرد» آورده شود. اصلاح خواهد شد.

استاد حکیمی در مقدمه بخش دوم، که پاسخ نقدهاست مطالبی ذکر کرده اند که خالی از مناقشه نیست. مثلاً درباره ترجمه می فرمایند: «ترجمه به حسب ماده لغت از «رجم» است در صورتی که ترجم رباعی مجرد است و تاء آن حرف اصلی است. فیروز آبادی می گوید:

الترجمان کعنفوان و زعفران و ریهقان: المفسر للسان، و قد ترجمه و عنه. و

الفعل يدل على اصالة التاء. ۱

آری، راغب اصفهانی می گوید:

الترجمان تفعلان من ذلك (ای من المراجعة) ۲.

اما این قول خلاف اصل و قواعد ادبی است. و مرحوم راغب از این اشتباهات دارد، مثلاً لغت «آمین» را به عنوان لغت قرآنی آورده، ۳ در حالی که چنین لغتی در قرآن کریم وارد نشده، و آنچه در قرآن کریم آمده «آمین» به تشدید میم است که راغب نیز آن را در جای خود آورده است و «لفظ» را جا انداخته و اصلاً نیاورده است.

و جوهری نیز آن را در ماده «رجم» آورده و می گوید:



و منه الترجمان، مثل زعفران و صحصحان...^۴

اما این قول نیز درست نیست، زیرا اولاً آن را بر وزن «زعفران» آورده، در حالی که اگر ریشه آن «رجم» باشد باید «ترجمان» را بر وزن «تفعلان» می آورد تا دلالت بر اضافه بودن «تاء» داشته باشد. ثانیاً استدلال صاحب قاموس برای اثبات مطلب کافی است که چون «تاء» در صیغه های گوناگون فعل آورده می شود، دلالت بر اصلی بودن آن دارد. اما پاسخ های استاد: اصول پاسخ های استاد حکیمی فقط به این برمی گردد که ترجمه ناقد فارسی نیست و لغت - معنی است. در حالی که انصافاً چنین نیست بلکه نقدهای ناقد را می توان در سه بخش دسته بندی کرد:

اکنون موارد یاد شده را بررسی می کنیم:

(۱) نقدهای وارد (۲) نقدهای ناوارد (۳) نقدهای واردی که مهم نیست و قابل چشم پوشی است.

مورد (۱)، که آن محففة به آن وصلیه ترجمه شده، نقد ناقد درست است و پاسخ استاد، نادرست. فرق این دو «ان» (چنان که استاد فرموده اند) در ترجمه لغت - معنایی نیست بلکه فرق آنها اساسی است و آن دو در تضاد با یکدیگرند. توضیح آنکه: اگر آن را محففة و برای تأکید بگیریم. جمله آن کانون من قبل لفی ضلال مبین؛ علت برای ارسال پیامبر (ص) می باشد، یعنی چون آنان در گمراهی بودند ما برای هدایت آنها پیامبر فرستادیم. اما اگر آن را وصلیه بگیریم درست معنی برعکس می شود، یعنی هرچند که گمراهی آنان سبب می شد که پیامبر نفرستیم، ولی باز هم به لطف عمیم خویش پیامبر فرستادیم. ملاحظه می شود که میان این دو معنی فرق بسیار است و معنای دو جمله در جهت عکس یکدیگر است.

به بیان دیگر: آن وصلیه که شرطیه است همیشه عطف به یک آن شرطیه محذوف است. مثلاً اگر بگوییم: الحریص بخیل و ان کثر ماله (حریص بخیل است اگرچه مالش فراوان باشد)، یعنی الحریص بخیل ان قل ماله و ان کثر ماله (حریص بخیل است چه مالش کم باشد و چه فراوان). طبق این بیان، آیه شریفه در صورتی که آن وصلیه بگیریم چنین می شود: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم... ان لم یکنوا من قبل فی ضلال مبین و ان کانون من قبل فی ضلال مبین، «اوست که در میان مردم امی پیامبری از خودشان فرستاد... اگر در گمراهی نبودند و اگر چه در گمراهی بودند.» و اگر بخواهیم



قدری زیباتر ترجمه کنیم باید بگوییم: «... ما پیامبر فرستادیم چه در گمراهی بودند و چه در گمراهی نبودند». در صورتی که آیه می گوید: اینها چون در گمراهی بودند پیامبر فرستادیم. و عجیب این است که استاد به ترجمه استاد آیتی استناد می کنند در حالی که اشکالات آن ترجمه به نوبه خود کم نیست و نقد مفصلی می طلبد.

مورد (۲)، که قَصَص به قَصَص ترجمه شده، نقد وارد است اما قابل اغماض، زیرا قَصَص مصدر باشد یا اسم مصدر، ترجمه آن به «داستان» یا «داستان‌ها» مانعی ندارد، حتی در خود قرآن کریم (سوره یوسف / ۱۱۱) قَصَصَهُمْ آمده که مسلماً با قَصَص معامله جمع شده است، زیرا از قواعد اضافه در عربی آن است که اگر مضاف الیه جمع بود مضاف نیز باید جمع و یا در قوه جمع باشد. و «بهترین داستان» را که ناقد محترم پسندیده اند فرقی با «بهترین داستان‌ها» ندارد.

مورد (۳)، که آیا بقره مذکر است یا مؤنث؟ لفظ «بقر» اسم جنس است که شامل مذکر و مؤنث می شود، بنابراین تاء در بقره تاء وحدت است چنان که اهل لغت به آن تصریح دارند. بنابراین از لفظ آیه نه استفاده مذکر می شود و نه مؤنث، به ویژه با توجه به آیه ۷۰ سوره بقره (ان البقر تشابه علینا)، که لفظ آن بدون تاء است. اما از آن جا که برخی مفسران به مؤنث بودن تصریح دارند و در آیات نیز فعل مونث برای بقره آورده شده و از نظر ادبی برای فاعلی که مفرد و مؤنث حقیقی باشد فعل مؤنث می آورند، می توان استشمام کرد که بقره مؤنث باشد. لذا نقد ناقد در این مورد وارد نیست یا لا اقل ضروری نیست و مورد، قابل چشم پوشی است.

مورد (۴)، درباره یبیین که مرفوع است لذا در ترجمه «تا» نمی خواهد، نقد وارد است و ترجمه صحیح همان است که ناقد آورده، زیرا یبیین حال است و جمله (پیامبر ما آمده در حالی که بیان می کند)، با جمله (پیامبر ما آمده تا بیان کند)، فرق دارد. در اولی تحقق نهفته است و در دومی وعده، هر چند که این وعده از وعده های حتمی و عملی است. اما درباره «بر» و «برای» نقد وارد نیست، زیرا در فارسی موارد زیادی هست که «بر» به معنای «برای» به کار می رود، چنان که احل لکم را هم «برای شما حلال کرد» می توان ترجمه کرد و هم «بر شما حلال کرد» یا یبیین لکم را هم «برای شما روشن گرداند» و هم «بر شما روشن گرداند» و هیچ فرقی ندارد.

مورد (۵)، درباره حذف «واوها» حق با ناقد است و اشکال لغت - معنایی نیست،



زیرا اگر او اول را هم نادیده بگیریم، او دوم را به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت، زیرا چنان که ناقد فرموده‌اند جملهٔ دوم جواب فعل امر نیست بلکه جملهٔ مستأنفه و در مقام امتنان است، و ترجمهٔ آیه چنین است: «و پروا پیشه کنید؛ و خداست که احکام لازم را به شما می‌آموزد» و همین نکته سبب شده که لفظ «اللّه» تکرار شود و اگر جمله، مستأنفه نبود، اولاً تکرار «اللّه» لازم نبود، ثانیاً او لازم نداشت، ثالثاً «یعلّمکم» باید مجزوم می‌شد. بدیهی است که نمی‌توان این موارد را در آیه لحاظ نکرد و دست به ترجمه زد، و ارجاع استاد به ترجمه‌های مذکور دردی را دوا نمی‌کند.

مورد (۶)، دربارهٔ «ثری» که به صورت ماضی ترجمه شده، حق با ناقد است، زیرا فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد و نشان می‌دهد که «ارائه» بارها تکرار شده است. بنابراین اگر «می‌نمایانندیم» ترجمه شود بهتر است که هم حکایت حال ماضیه باشد و هم دلالت بر تکرار داشته باشد. استدلال استاد به حدیث امیرالمؤمنین (ع) کارساز نیست، زیرا اولاً تفسیر «ثری» به «اری» مطابق ظاهر آیه نیست، ثانیاً استدلال به الفاظ روایات غیر متواتره، علمی نیست.

مورد (۷)، دربارهٔ ابصر به واسمع که فعل تعجب به صورت مبالغه ترجمه شده، حق با ناقد است، زیرا تعجب حالتی است که هنگام ادراک چیز غیر عادی و یا ادراک چیزی که انتظار وقوع آن نمی‌رود، به آدمی دست می‌دهد، بنابراین، آیه شریفه فقط بیانگر کثرت بینایی حضرت حق نیست، بلکه علاوه بر آن بیانگر تعجبی است که از آن به آدمی دست می‌دهد. لذا ترجمهٔ آن به (وه! چه بینا و چه شنوا است!) بهتر، دقیق‌تر، رساتر و فارسی‌تر است.

مورد (۸)، در مورد «هنالک» نقد وارد نیست، زیرا «هنالک» هم برای مکان و هم برای زمان به کار می‌رود و هر دو مورد در قرآن کریم آمده است، و در آیهٔ مورد بحث اختلاف است، و «در آن جا» و «در آن هنگام» هر دو صحیح است. اشکال لفظ «جاودانه» نیز با توضیح استاد برطرف می‌شود.

در مورد «تبلو» نیز نقد وارد نیست، و تعبیر استاد (سنجیدن و ارزیابی اعمال) بسیار زیباست.

اما دربارهٔ «ردّوا» که فعل مجهول است حق با ناقد است و باید «بازگردانده شوند» ترجمه شود. استدلال استاد نیز درست به نظر نمی‌رسد، زیرا در فارسی فعل جمع معلوم



معادل ترجمه فعل مفرد مجهول عربی آورده می شود، مانند «قیل» «گفته اند» نه در ترجمه فعل جمع مجهول عربی، و اگر در ترجمه فعل جمع مجهول عربی آورده شود دیگر فرقی میان فعل معلوم و مجهول باقی نمی ماند، در صورتی که حتماً میان آنها فرق هست.

مورد (۹)، درباره ترجمه «اتقوا الله» حق با ناقد است، و در ترجمه الحیاة لفظ «الله» لحاظ نشده است. و درباره «لعلکم» نیز حق با ناقد است و استدلال به ترجمه های موجود، علمی نیست. و ترجمه آقای خرّمشاهی (مگر) نیز معنای «شاید» باشد را دارد و سخن ناقد را تأیید می کند نه سخن استاد را.

مورد (۱۰)، درباره ترجمه «لیعلم الله» نه ترجمه الحیاة (تا معلوم گردد) درست است زیرا روشن نیست که برای چه کسی معلوم گردد؛ و نه ترجمه ناقد (تا خدا معلوم بدارد) زیرا این ترجمه «لیعلم» است، بلکه «و تا خدا بداند و ببیند» درست است. اما این که این ترجمه بحث کلامی را به دنبال می آورد، مطلبی است که باید در پاورقی توضیح داده شود، ولی نباید به خاطر این محذور ترجمه آیه را از ظاهر آن برگرداند.

مورد (۱۱)، درباره ترجمه «مثنی و ثلاث و رباع» نقد وارد است، زیرا از ترجمه الحیاة استفاده می شود که می توان جمع بین دو و سه و چهار کرد و نه زن اختیار کرد! آنچه استاد حکیمی فرموده اند براساس سابقه ذهنی ایشان از این حکم اسلامی است و گرنه ترجمه الحیاة چنان معنایی را نمی رساند. و اگر ترجمه ناقد را نمی پسندند ترجمه آیه الله مکارم رساتر است گرچه مطابق لفظ نیست (دو، یا سه، یا چهار).

مورد (۱۲)، درباره «ولانتعوا فی الارض مفسدین» که «کالمفسدین» ترجمه شده، نقد وارد است و پاسخ استاد کافی نیست، زیرا «حال» با «تشبیه» یکسان نیست. مفهوم مخالف ترجمه الحیاة این است که تبهکاری اگر مانند تبهکاری تبهکاران نباشد مانعی ندارد یعنی اندک تبهکاری جایز است! و معلوم است که مراد آیه این نیست. اما اگر «تبهکارانه» که به صورت حال است ترجمه شود قید توضیحی است و معنی تأکید در نفی را می رساند و مفهوم مخالف ندارد، یعنی هرگز و به هیچ وجه تبهکاری نکنید. اما اشکالی که استاد درباره ترادف گرفته اند، به ترجمه خودشان هم وارد است، زیرا «عیث» و «فساد» هر دو «تبهکاری» ترجمه شده است.

مورد (۱۳)، درباره حذف «لا»ی قسم نقد یا اصلاً وارد نیست، یا وارد است اما قابل اغماض می باشد. ولی اگر آن را وارد بدانیم و «لا» زاید نباشد، نه به دلیلی است



که ناقد ذکر کرده، زیرا اگر کسی «لا» را زایده بداند، این به معنای متهم داشتن خدا به استعمال لفظ زاید نیست، چرا که قرآن کریم براساس قواعد و ضوابط زبان فصیح عرب نازل شده و در آن زبان قطعاً حروفی همچون «باء، من، لا و...» زایده واقع می شود. آیا ناقد محترم با «باء» در آیات «و کفی باللہ حسیباً، ولیاً، نصیراً، علیماً، وکیلاً، شهیداً» چه می کند؟ آیا آن را ترجمه می کند؟ و اگر نکند آیا خدا را به زیاده گویی منسوب می دارد؟ این که در این آیه و نظایر آن «لا» زایده نیست، سخن درستی است، اما مدخول «لا» جمله قسم نیست که ناقد محترم «سوگند نمی خورم» ترجمه کرده و سپس آن را با قسم های فارسی مقایسه کرده است، بلکه مدخول آن محذوف است و برمی گردد به انکار مخاطبان نسبت به چیزی که متکلم به آن سوگند یاد کرده است. لذا در ترجمه این گونه آیات باید گفت: «نه، سوگند به جایگاه های ستارگان» یعنی چنین نیست که مخاطبان می پندارند که قرآن یافته بشر و سحر و شعر است، بلکه سوگند به عظمت جایگاه های ستارگان که قرآن نازل شده از سوی خداست. در چنین ترجمه ای نه «لا» زاید گرفته شده و نه «قسم نمی خورم» ترجمه گردیده است که ترجمه بسیار موهنی است. طرفه آن که در زبان فارسی نیز گاه چنین قسم هایی را به کار می بریم: «نه، به جان تو!» یعنی به جان تو قسم که مطلب چنین نیست، نه آن که به جان تو سوگند نمی خورم! اما ترجمه الحیاة و ترجمه های نظیر آن که استاد به آنها اشاره کرده اند نیز دقیق نیست، زیرا «لا» بنابر قول درست تر، زایده نیست تا نادیده گرفته شود، چنان که مرقوم گردید. با این همه، حذف «لا» در ترجمه اشکالی ایجاد نمی کند، زیرا اولاً برخی از مفسران و ادبا آن را زاید دانسته اند. ثانیاً در قسم خللی وارد نمی سازد، بلکه فقط قسمتی از آیه ترجمه نگردیده است.

مورد (۱۴)، درباره ترجمه غیر المغضوب علیهم و لالضالین، حق با جناب ناقد است، زیرا در آیه هدایت به راه کسانی طلب می شود که دارای سه ویژگی اند: (۱) مورد نعمت و عنایت خدایند، (۲) مورد غضب حق نیستند (۳) گمراه نیستند. چنان که صاحب تفسیر کنزالدقایق در یکی از اقوالش به آن اشاره دارد. اگر مغضوب علیهم و ضالین را هم دو گروه جداگانه بدانیم، چنان که مفسران بدان اشاره دارند، باز هم سخن ناقد درست است، زیرا مراد آن است که راه کسانی طلب شود که دارای سه ویژگی اند: (۱) مورد نعمت و عنایت خدایند، (۲) از زمره مغضوبین حضرت حق



نیستند، ۳) از زمره ضالین هم نیستند.

بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: «راه کسانی که به آنان نعمت دادی، که آنها نه مورد خشم قرار گرفته‌اند و نه گمراهند.» یا: «راه کسانی که به آنان نعمت دادی، که آنها نه از گروهی هستند که مورد خشم قرار گرفته‌اند و نه از گروه گمراهانند.»

خلاصه آن که از خداوند درخواست می‌شود که ما را به راه کسانی هدایت کند که دارای سه ویژگی‌اند. البته ترجمه الحیة و ترجمه‌های مشهور دیگر سخنی غلط نیست اما ترجمه آیه نیست. و استناد استاد به ترجمه مترجمان رفع اشکال نمی‌کند.

مورد (۱۵)، درباره لم یلد، که لایلد ترجمه شده، گرچه توضیحات استاد مفید و پاسخگوست، اما سخن در این است که اگر فعل منسلخ از زمان است و فرقی میان ماضی و مضارع نیست، چرا مطابق لفظ آیه، به صورت ماضی ترجمه نشده است؟ بنابراین، نقد ناقد وارد است.

مورد (۱۶)، درباره تبیاناً نقد وارد نیست، زیرا می‌تواند حال باشد به تأویل «مبیناً»، و می‌تواند مفعول مطلق تعلیلی باشد چنان که استاد فرموده‌اند.

مورد (۱۷)، نقد تا اندازه‌ای وارد است، و سخن با استاد این است که اولاً اگر در فارسی همیشه جمع را جمع معنی نمی‌کنند، چرا «دلهاشان» را جمع ترجمه کرده‌اید؟ ثانیاً ضمیر «اقفالها» ترجمه نشده و نکته خاص آن از دست رفته است. ثالثاً درست است که مضاف الیه قلوب حذف شده، اما چرا به همین صورت حذفی ترجمه نگردیده است؟ ترجمه بهتر چنین است: «پس آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر دل‌هایی قفل آنها خورده (که راه فهم و اندیشه را بر آنها بسته) است؟»

مورد (۱۸)، نقد وارد و پاسخ آن ناصواب است، و شگفتا از سخن استاد که فرموده‌اند: «حقیقت بندگی در مورد غیر خداوند متعال صدق نمی‌کند»، در حالی که خود قرآن کریم در آیات فراوانی سخن از بندگی غیر خدا می‌گوید: «و یعبدون من دون الله...» (یونس، ۱۰/۱۸) الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان... (یس، ۳۶/۶۰) و عبد الطاغوت، (مائده، ۵/۶۰) و لا انا عابد ما عبدتم... (کافرون، ۴/۱۰۹)

مورد (۱۹)، چهار قسمت است که در قسمت اول، نقد وارد است و ترجمه «منکم» درآیه ضروری است، زیرا خداوند مؤمنان از اهل اسلام را این وعده داده است نه مؤمنان دیگر ادیان و نحله‌ها را. در قسمت چهارم نیز نقد وارد است و نیاز به توضیح

نیست و استاد نیز دفاعی نکرده‌اند. اما در قسمت دوم و سوم، نقد وارد نیست و پاسخ استاد کافی است، هرچند که سخن ناقد نیز درست است، زیرا خلافت در آیه به هر دو قسم مذکور تفسیر گردیده است.

مورد (۲۰)، نقد وارد است و استاد هم پذیرفته‌اند، ولی توجیه استاد پذیرفته نیست. زیرا ناقد نمی‌گوید مترجم و ویراستار فرقی میان ضمیر غایب و حاضر نمی‌نهادند، بلکه اشاره به سهو و کم‌دقتی دارد.

مورد (۲۱)، نقد وارد نیست و پاسخ استاد کافی است.

مورد (۲۲)، نقد وارد است، زیرا در ترجمه الحیاة، دین و شریعت دو چیز فرض شده است، در صورتی که شریعت صورتی از دین است. اما ترجمه پیشنهادی ناقد خوب نیست و ترجمه بهتر چنین است:

«آن‌گاه تو را بر راه و روشی خاص از کار دین قرار دادیم.» یعنی دین الهی، آداب و رسوم و راه و روش‌های گوناگون دارد که هر یک شریعتی را تشکیل می‌دهد، و شریعت اسلام نیز یکی از آن راه‌ها و روش‌هاست که ویژگی‌های خاص خود را داراست. مورد (۲۳)، نقد وارد است و مسأله جمود بر لفظ در کار نیست که استاد پیوسته ناقد را به آن متهم می‌کند. اگر کلمات مرد و زن به صورت معرفه ترجمه شود و نام هم برده نشود، نمی‌رساند که آن مرد و زن هر کدام یکی بیشتر نبوده است، ولی اگر به صورت نکره ترجمه شود و تنوین وحدت هم در عبارت لحاظ شود، معنا درست درمی‌آید: «ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم.» و اگر استاد ترجمه الحیاة را بر اشتباه چاپی حمل می‌کردند و می‌گفتند که کلمه «یک» جا افتاده است، بهتر از این دفاع بی‌مورد بود.

مورد (۲۴)، نقد وارد است و بالأخره فرقی میان تطهّرهم مرفوع با تطهّرهم مجزوم هست که باید در ترجمه انعکاس یابد، نظیر این مورد، مورد ۴ بود که بحث شد.

مورد (۲۵)، در ترجمه نقیر، نقد وارد نیست و توضیح استاد کافی است. ولی بهتر است مترجم در این گونه موارد، در پاورقی، اصطلاح زبان عرب را که در آیه آمده تذکر دهد.

مورد (۲۶)، درباره یلقاها نقد وارد است، اما ترجمه ارائه شده درست نیست، زیرا لقی از افعال دو مفعولی است؛ چنان که درآیه نیز دو مفعول دارد (ضمیر «ها» و



«الصابرون» که نایب فاعل و در واقع مفعول دیگر آن است) و متأسفانه همه مترجمان گرامی آن را یک مفعولی ترجمه کرده و «صابران» را فاعل گرفته‌اند و این جانب نیز در ترجمه‌هایی که ویرایش کرده‌ام غفلت کرده و این اشتباه را اصلاح نکرده‌ام! و نظیر این مورد در سوره فصلت آیه ۳۵ نیز هست. در المنجد گوید: لقی فلاناً الشی: طرحه الیه. بنابراین ترجمه درست آیه چنین است: «و این (سخن یا ثواب یا بهشت) داده نمی شود مگر به صابران.» یا «و این را ندهند مگر به صابران.»

اما این که استاد از المیزان آورده‌اند که «التلقى، التفهّم والأخذ» چیز شگفتی است، زیرا تلقی (از باب تفعل) غیر از تلقیه (از باب تفعیل) است. تلقی یک مفعولی و تلقیه دو مفعولی است.

مورد (۲۷)، درباره آن تصدّقوا نقد وارد است و پاسخ استاد مبنی بر استناد به ترجمه‌های دیگر درست نیست. ما می‌پذیریم که اگر جمله شرطیه هم ترجمه شود مفهوماً با جمله‌ای که به تأویل مصدر برده شود فرقی ندارد، ولی سخن بر سر دقت است که می‌توان دقیق و در عین حال روان و گویا ترجمه کرد.

در خاتمه، سلامت و سعادت استاد گرامی، ناقد محترم و همه دست‌اندرکاران فصلنامه وزین بیّنات را از درگاه خدای متعال خواستارم.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

* نقدی بر روش دفاع

جناب استاد حکیمی در پاسخنامه خود، پیش از پرداختن به پاسخ موارد یاد شده، مقدمه‌ای نسبتاً مفصل درباره دفاع از مکتب تفکیک آورده‌اند، که دفاع از آن یا رد آن در عهده این بنده نیست و این مقاله نیز برای چنین منظوری تنظیم نیافته است. اما پیش از آنکه به داوری درباره موارد نقد بنشینم ناگزیر باید به یک مطلب حساس درباره همین مقدمه اشاره کنم و آن روش استاد حکیمی در دفاع از مکتب تفکیک است.

ایشان در پی اثبات این که فلسفه و الهیات یونانی مخالف مکتب اهل بیت (ع) است، از مرحوم علامه طباطبائی مطلبی را نقل کرده، و در این نقل، قسمتی از سخن علامه را که بویی از آن برای دفاع از مکتب تفکیک به مشام می‌رسیده آورده و ادامه آن را که رد برداشت فوق است نادیده انگاشته و از نقل آن چشم پوشیده‌اند.

استاد در ص ۵۶، فصل نامه بیّنات، ش ۴۱، از مرحوم علامه نقل می‌کند که:

«...حکومت‌های معاصر با ائمه هدی، نظر به این که از آن حضرات دور بودند، از هر جریان و از هر راه ممکن، برای کوبیدن آن حضرات (ع) و بازداشتن مردم از مراجعه به ایشان و بهره‌مندی از علومشان، استفاده می‌کردند، می‌توان گفت که ترجمه «الهیات»، به منظور بستن در خانه اهل بیت (ع) بوده است.»

آن گاه پس از توضیح و درد دلی، در ص ۵۷ می گویند:

«و این واقعیات دردناکی که علامه طباطبائی به آنها تصریح می کنند، موضوعاتی است که اصحاب «مکتب تفکیک» در حوزه مشهد مقدس (که به احتجاجات رضوی (ع)، در رد و انکار نخله ها و فلسفه ها، مؤید است)، آنها را از ۸۰ سال پیش فریاد کرده اند...»

هر کس این نقل قول و این توضیح را مطالعه کند، شک نمی کند که علامه طباطبائی از شخصیت های بارز مکتب تفکیک و یا از طرفداران جدی آن بوده است. اما از طرف دیگر می داند که پوست و گوشت علامه با فلسفه آمیخته بود و فلسفه در رگ و ریشه او جریان داشت و بیشتر اوقات و اشتغالات علمی ایشان مصروف فلسفه بود؛ پس چگونه می توان این تعارض را حل کرد؟!

حل این تعارض فقط در یک نکته است و آن آگاهی از کم لطفی جناب استاد حکیمی است، که اگر ادامه سخن علامه را نقل می کردند، مطلب به خوبی روشن می شد و معلوم می گشت که مرحوم علامه نه تنها از ترجمه الهیات یونانی ناخشنود نبود و نه تنها ترجمه الهیات یونانی را ضد مکتب اهل بیت (ع) نمی دانست، بلکه این کار را - علی رغم نظر خلفا - به سود این مکتب به شمار می آورد. اینک ادامه سخن علامه از کتاب مجموعه مقالات، ۲/ ۲۲۰:

«ولی آیا این منظور ناموجه حکومت های وقت و سوء استفاده شان از ترجمه و ترویج الهیات، ما را از بحث های الهیات مستغنی می کند؟ و موجب این می شود که از اشتغال به آنها اجتناب و خودداری کنیم؟ متن الهیات مجموعه بحث هایی است عقلی محض که نتیجه آنها اثبات صانع و اثبات وجوب وجود، وحدانیت و سایر صفات کمال او و لوازم وجود او از نبوت و معاد می باشد، و اینها مسائلی هستند به نام اصول دین که ابتداء باید از راه عقل اثبات شوند تا نبوت و حجیت تفصیل کتاب و سنت تأمین شود و گرنه احتجاج و استدلال به حجیت کتاب و سنت از خود کتاب و سنت احتجاجی است ذوری و باطل، حتی مسائلی که از اصول دین مانند وجود خدا و وحدانیت و ربوبیت وی در کتاب و سنت وارد است، به همه آنها از راه عقل استدلال شده است.»

سپس مرحوم علامه به سخن خود در دفاع از الهیات عقلی ادامه می دهد و ضمن آن که فرق میان فلسفه و آیات و روایات را در اجمال و تفصیل و یا اختلاف تعبیر می داند، دو سه روایتی را که در بعضی از کتب در ذم اهل فلسفه در آخر الزمان نقل شده، بر تقدیر صحت آنها، متضمن ذم اهل فلسفه می شمرد نه خود فلسفه.

من کاری به درستی یا نادرستی مکتب تفکیک و صحت و سقم روش فلسفی و خلط معارف فلسفی و امثال آن با معارف قرآنی ندارم، سخنم این است که بر فرض درستی آن مکتب، برای دفاع از آن، نقل ناقص سخن بزرگان فلسفه چرا؟ آیا این شیوه، مخالف روش اهل بیت (ع) در بیان حقایق نیست؟

اکنون، صرف نظر از این درد دل کوتاه و گلایه بیجا از جناب استاد حکیمی، به داوری میان مقاله نقد و پاسخ استاد می پردازم و بدون هیچ گونه پیشداوری، نظر خود را اعلام می دارم.

۱. فیروز آبادی، القاموس المحيط، ۴/ ۸۳.

۲. راغب اصفهانی، المفردات، ۱۹۰/.

۳. همان، ۲۶/.

۴. جوهری، الصحاح، ۵/ ۱۹۲۸.

۵. محمد رضا قمی مشهدی، کنزالدقائق، ۱/ ۶۵.

